

سرسخن

یک سند محکومیت!

کابینه روحانی به وعده خود عمل کرد! در صدمین روز دولت روحانی متن پیش نویس منشور حقوق شهروندی روی سایت رئیس جمهور قرار گرفت. نفس انتشار پیش نویس منشور حقوق شهروندی از طرف معاونت ریاست جمهوری دلیل بی اعتباری نظام جمهوری اسلامی در پیشگاه تاریخ است. اینکه مقامات حکومت بعد از گذشت ۳۵ سال از استقرار نظام شان مجبور شوند حرف از تدوین حقوق شهروندان بزنند نشان می دهد که چه شکاف و تضاد عمیقی بین طبقه حاکم و توده های مردم وجود دارد. متن پیش نویس علیرغم تلاش نویسندگان که خواسته اند به آن رنگ و بوی مدرن بدهند و اصطلاحات و واژه های امروزی را درونش بریزند چیزی جز تکرار مفاد اصلی موجود در قانون اساسی کهنه و ضد مردمی مصوب سال ۱۳۵۸ نیست. در بند دوم از فصل اول منشور می خوانیم: «این منشور با هدف تجمیع، شناسایی

دو یادداشت در مورد سیاست های دولت روحانی

با این حساب، مفهوم شهروند و حقوق شهروندی یعنی کسک!

جالب اینست که در پیش درآمد منشور جمله ای از روح الله خمینی «در موضوع حقوق شهروندی» نقل کرده اند که از پایه خلاف مفهوم شهروندی است. حرف خمینی اینست «من مکرر اعلام کرده ام که در اسلام، نژاد، زبان، قومیت و گروه و ناحیه مطرح نیست. تمام مسلمین - چه اهل سنت و چه شیعی - برادر و برابر و همه برخوردار از همه مزایا و حقوق اسلامی هستند.» اینکه چقدر در جمهوری اسلامی ایران با ملل غیر فارس و پیروان مذهب رسمی شیعه اثنی عشری اش اهل سنت هم «برخوردار از همه مزایا و حقوق اسلامی هستند» را از روی کشتار و سرکوب و تزییقی که از ترکمن صحرا و کردستان گرفته تا بلوچستان و خوزستان و... بر این مردم روا شده است می توان فهمید. به هر حال اصل نکته اینست که مزایا و حق و حقوق نه شامل همه شهروندان بلکه فقط مسلمین است؛ یعنی همان امت اسلامی در چارچوب همان رابطه گله واری که گفتیم.

ادامه در صفحه ۲

تاکید می گذارند و به روشنی اعلام می کنند که «این منشور» برنامه و خط مشی "دولت است و در مقام ایجاد حقوق و تکالیف جدید و یا توسعه و تزییق آن ها نمی باشد.» به زبان ساده معنایش این می شود که قرار نیست چیزی تغییر کند یا حق و حقوق جدید و متفاوت و بیشتری نصیب شهروندان شود. کاری که منشور می کند جمع آوری و بیان همان جملات کشدار و وعده های سرخرمن و قید و بندهای شرعی/ اسلامی/ طبقاتی است که از زمان روی کار آمدن جمهوری اسلامی در قانون اساسی این نظام و متمم ها و اصلاحات بعدی اش گنجانده شده است. همان عبارت در چارچوب «شرع مقدس اسلام» برای فهمیدن محتوای این منشور کافی است. در شرع اسلام بین حاکمان با مردم رابطه شبان و گله برقرار است. مبنای حکومت مذهبی بر پیروی بندهوار و برهوار امت از ولی و رهبر و فقیه حاکم قرار دارد.

و بیان حقوق شهروندی تنظیم شده و مفاد آن باید به گونه ای سازگار و هماهنگ با یکدیگر و با سایر قوانین و مقررات تفسیر و اجرا شود...» و در بند سوم همین فصل ادامه می دهد که «با توجه به تعالیم دین مبین اسلام، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مبانی ملی و دینی و تاریخ تمدن این سرزمین، شناسایی، توسعه، اجرا و تضمین حقوق شهروندی مردم و زمینه سازی از طریق ابزارهای موجود برای اعتلای قوانین و مقررات و سیاست ها برای نیل به این حقوق، تکلیف دولت است.»

تهیه کنندگان منشور برای اینکه میخ را از اول محکم کوبیده باشند و خوش خیالان نتوانند از بحث حقوق شهروندی تفسیرهای ساختار شکنانه کنند بر «فراهم نمودن زمینه اجرا، نظارت و توسعه این مصادیق در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و شرع مقدس اسلام و سایر قوانین و مقررات»

خشک شدن سرچشمه های حیات



در آذربایجان غربی دریاچه ارومیه در بحران به سر می برد و آب آن بسیار کم شده است. کاهش سطح آب این دریاچه، استفاده بی رویه از منابع آب های زیر زمینی باعث خشکی زمین های زیر کشت در اطراف دریاچه ارومیه شده و کشاورزان زیادی را متضرر کرده است. پرندگان زیادی که سالانه به این دریاچه کوچ می کردند دیگر پناهگاه و ایستگاهی برای خود نمی یابند و به دام انقراض می افتند. در خوزستان، آب رودخانه کارون روز به روز کمتر می شود و برنامه جدید حکومت برای انتقال آب از کارون به زاینده رود، باعث اعتراضات زیادی از جانب مردم خوزستان شده است. یکی از نتایج کم آبی رودخانه های کارون، جراحی و کرخه و دز خشک شدن تالاب های

استان خوزستان است که این خود یکی از عوامل تاثیر گذار در بروز توفان های شن و وسعت تخریب محیط پیرامونی توسط آن است. اینکه شهر اهواز در حال حاضر به آلوده ترین شهر جهان مبدل شده چیزی جدا از این مساله نیست. بنا بر نتایج تحقیقاتی در دانشگاه علوم پزشکی اهواز در سال ۸۹، ۲۰ درصد از مرگ و میرهای استان خوزستان به خاطر مسمومیت از ذرات آلاینده در غبار هوا است. در اصفهان، بیشترین میزان آب رودخانه زاینده رود برای صنایع استفاده می شود و یا به بیرون از حوزه زاینده رود انتقال می یابد. در نتیجه هر سال برای مدت زیادی رودخانه کاملاً بی آب می ماند و تبدیل به زمین خشک و محل بازی فوتبال جوانان می شود. در استان سیستان و بلوچستان، دریاچه هامون سومین دریاچه بزرگ ایران پس از دریاچه خزر و دریاچه ارومیه، کاملاً خشک شده و این باعث بروز توفان هایی شده که بعضی مواقع تا ۱۲۰ روز طول می کشد. بسیاری از مردم آن منطقه به خاطر نبود آب و وخامت اوضاع، کارشان را از دست داده و مجبور به مهاجرت شده اند. خشک شدن هامون یک گونه جانوری منحصر به فرد که تمساح پوزه کوتاه نام دارد را در معرض انقراض قرار داده است.

این ها بخشی از اوضاع اسف بار منابع آبی و زیست محیطی ایران است. در شهر اهواز تعداد کثیری علیه طرح های خانمان برانداز دولت برای انتقال آب رودخانه کارون تا به حال چند بار تجمع کرده و به شکل نمادین در حاشیه رودخانه زنجیره انسانی تشکیل داده اند. کشاورزان در اصفهان در اعتراض به این وضعیت و انتقال آب رودخانه زاینده رود به یزد در سال ۹۱ با نیروهای سرکوبگر درگیر شدند، ماشین های دولتی را به آتش کشیدند و تعدادی دستگیری دادند. برخی مواقع متأسفانه مردم این

ادامه در صفحه ۴

نوشتن این منشور اما، نشانه شرایط مشخصی است که جامعه ایران در آن به سر می برد و الزاماتی که برای رژیم جمهوری اسلامی ایجاد می کند. با نگاهی گذرا به سر فصل های منشور هم می توان به این شرایط پی برد:

زندگی و اشتغال و کار شایسته، رفاه و حمایت و تامین اجتماعی، آزادی اندیشه و بیان و مطبوعات، دسترسی به اطلاعات، هویت فرهنگی و بیان رسانه ای و آفرینش هنری، حریم خصوصی، سلامت اداری، حکومت قانون، مشارکت در سرنوشت اجتماعی، نخبگان و استادان و دانشجویان، محیط زیست، اقلیت ها و «اقوام» (یا در واقع همان مردمی که از ستم ملی رنج می برند و ۲ سطر از ۵۰۰ سطر منشور شامل حال شان شده) و بالاخره زنان که با خانواده و کودکان و کهنسالان زیر یک تیتیر محبوس شده اند.

همه این سر فصل ها مربوط می شود به آنچه که در رژیم سرمایه داری مذهبی ایران زیر پا گذاشته شده یا سرکوب و تحریف شده است. اینکه حکومتیان امروز مجبورند موضوعات را چنین دسته بندی کنند، نشان می دهد که چه گسل های مهم طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران شکل گرفته است.

زیر هر کدام از این سر فصل ها با لیستی از وعده ها و تکالیف روبرو می شویم که دولت در قبال هر یک از قشرهای مردم دارد. همه جای منشور صحبت از حق و حقوق گوناگون برای شهروندان است؛ البته به پای هر حق یک وزنه سنگین با زنجیر بسته اند که کل موضوع حق را زیر سوال می برد. عبارات محدود کننده و «به حکم قانون» در سراسر متن به چشم می آید. در زمینه حق زن در حضانت فرزند نوشته اند «در صورت نبودن ولی شرعی» (که این «ولی شرعی» شامل مردان هفت پشت خاندان پدری اند). در مورد حق انتخاب پوشش برای زنان اضافه کرده اند «هماهنگ با معیارهای اسلامی - ایرانی». پشت حق والدین در انتخاب نام برای کودکشان عبارت «وفق مقررات» را چسبانده اند. در مورد حمایت از گروه هایی که از تبعیض ناروا رنج می برند فوراً تذکر داده اند «مشروط بر اینکه منجر به محرومیت دیگر گروه ها نگردد» (شاید منظور از این «دیگر گروه ها» مردان تبعیض گر است که رفع تبعیض از زنان باعث می شود احساس محرومیت کنند!) در مواردی مثل حق شرکت شهروندان در انتخابات و همه پرسی هم یادشان نرفته که «در صورت وجود شرایط قانونی» را ذکر کنند. بالای سر حق آزادی مطبوعات و

رسانه های دیداری و شنیداری و اینترنت، شمشیر «در صورتی که مخل به مبنای اسلام یا حقوق عمومی نباشد» را آویزان کرده اند. در فصل عدالت قضایی صحبت از ممنوعیت «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع» کرده اند اما مسأله تعزیر اسلامی (شکنجه با کلاه شرعی) را مسکوت گذاشته اند. در جایی که صحبت از «حق برگزاری و حضور در مراسم مذهبی» است، این حق را منحصر به پیروان ادیانی کرده اند که «در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده اند» و الی آخر. منشور بخش های مسخره ای مثل «حق حیات» برای شهروندان «مگر به حکم دادگاه های صالح!» یا حق بهره مند شدن از «مزایا و منافع تکنولوژی صلح آمیز هسته ای» را هم دارد.

در شرایط بحران وخیم اقتصادی، صفحاتی از منشور به رفاه و اشتغال و سلامت و تامین اجتماعی و امثالهم پوچ به توده های کارگر و زحمتکش نیست. توده هایی که قرار است بیش از پیش زیر بار سیاست ریاضت کشی و تعدیل اقتصادی له شوند. البته در لابلای سطرهای مربوط به «اشتغال و کار شایسته» این نکته هم هست که هر شهروند حق دارد با دیگران «به تشکیل (آزادانه) انجمن ها و اتحادیه های صنفی و حرفه ای با رعایت قانون» دست بزند. به نظر می آید حکومت با توجه به فقر و گرانی و فشار کمر شکن اقتصادی و اجبارش در ادامه سیاست ریاضت کشی خود را با احتمال بروز اعتراضات گسترده توده های تهیدست و زحمتکش روبرو می بیند. در مقابل قصد دارد به اقدامات پیشگیرانه و درازمدت مثل ایجاد شکل هایی از سازمان صنفی و حرفه ای تحت کنترل خود دست بزند تا شاید فضای اعتراضی را کانالیزه و مهار کند. حداقل این مسأله به صورت یک طرح کنترل بحران در ذهن تئوریسین های امنیتی، خاصه آنان که امروز در راس وزارت کار و تعاون قرار گرفته اند، مطرح است و دارند رویش کار می کنند. تفاوتی که این نوع سازماندهی از تشکل های زرد تاکنونی مانند «خانه کارگر» یا «شوراهای اسلامی» دارد، در فاصله ظاهری دولت از آن هاست. چنین تدبیری می تواند ناظر باشد بر بازی دادن و به کار گرفتن معدودی عناصر سازشکار و رفرمیست از صفوف فعالان کارگری و تبدیل آنان به بوروکرات های اتحادیه ای.

اما مخاطب اصلی منشور، بدون شک طبقه میانی جامعه است. انتشار این منشور تدبیری است برای همراه ساختن و یا بیطرف نگهداشتن این بخش نسبت

به طبقه حاکمه و استفاده از این نیروی اجتماعی به مثابه یک ضربه گیر به هنگام بروز تلاطمات اجتماعی. فصل های مربوط به «حقوق اقتصادی مالکیت»، «شفافیت و رقابت» و «هویت فرهنگی، بیان رسانه ای و آفرینش هنری» با نگاه به تمایلات و توهومات طبقه میانی و روشنفکرانش نوشته شده است. در این فصل ها وعده میدان دادن به قشرهای بورژوازی بیرون از دایره قدرت در عرصه اقتصاد و فرهنگ داده شده است. حرف از کاهش مداخله دولت و «تصویب قوانین رقابتی و ضد انحصاری» به میان آمده است و حق «تاسیس نظام صنفی و حرفه ای» توسط هنرمندان. نکات مربوط به دانشگاه و دانشگاهیان (استاد و دانشجو) نیز در راستای همین رویکرد کلی در قبال طبقه متوسط قرار دارد.

به گفته حسن روحانی، از انتشار پیش نویس منشور حقوق شهروندی تا تصویب و اجرای آن راه درازی است که باید طی شود. فعلاً این پیش نویس را داده اند تا «نخبگان و فرهیختگان و حقوق دانان» بخوانند و در موردش نظر دهند و نقد و اصلاحش کنند. این منشور را هیئت وزیران و «سایر مراجع ذی ربط» هم بررسی خواهند کرد. منظور احتمالاً رهبر، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای امنیت ملی، سپاه پاسداران، ستاد انقلاب فرهنگی ووووو است. اینکه منشور نهایی طی این فرایند چه شکل و شمایی پیدا خواهد کرد را این جماعت نامتجانس مرتجع و ضد مردمی در جریان زد و بندها و دعوای درونی شان تعیین خواهند کرد. چشم دوختن به این فرایند مبهم، دل بستن به منشوری که مسببان و حافظان وضعیت فلاکت بار کنونی برای شهروندان نوشته اند، نشستن به انتظار تامین حقوق شهروندی در جمهوری اسلامی یعنی ادامه و تشدید بدبختی های مردم.

شگرد «شفافیت»

یک مشخصه بارز احمدی نژاد و دار و دسته اش به هنگام تشریح شرایط کشور و وضعیت دولت و نتایج برنامه هایش ارائه دروغ های بزرگ به سبک گوبلز وزیر تبلیغات دولت آلمان نازی بود. احمدی نژاد در چارچوب سیاست های پوپولیستی اش از این آموزه گوبلز پیروی می کرد که «دروغ هر چه بزرگ تر باشد باور پذیرتر است.» البته دروغ های احمدی نژاد نمی توانست همه مردم را آن هم برای ابد فریب دهد. واقعیات سخت زندگی، بیکاری و فقر و گرانی و تورم فزاینده را نمی شد پشت آمارهای قلابی و گزارشات وارونه پوشاند. این

اواخر دروغ های بزرگ به یکی از نقاط ضعف مهم باند احمدی نژاد تبدیل شده بود و تکرار آن ها تمسخر و نفرت مردم را دامن می زد.

روشی که حسن روحانی و افراد کابینه اش بعد از رسیدن به قدرت اتخاذ کرده اند در واقع بر پایه جمع بندی از تجربه احمدی نژاد و حساسیت مردم بر سر دروغ گویی ها و وارونه جلوه دادن واقعیات آشکار تنظیم شده است. روحانی اسمش را گذاشته اند شفافیت. روحانی و وزیرانش هنگامی که مسائل مربوط به اقتصاد کشور و رفاه و امکانات و معیشت مردم پیش می آید، به شدت راستگو می شوند! نگاه کنید به حرف های روحانی یا طیب نیا وزیر اقتصاد به هنگام ارائه گزارشات شان از عملکرد ۱۰۰ روزه دولت. این ها با ارائه آمار و ارقام چنان تصویری از خزانه خالی و منابع خشکیده و سیل مشکلاتی که به پشت آب بندهای لرزان رسیده به دست می دهند که آدم خجالت می کشد حرف از افزایش دستمزد و بهبود شرایط مسکن و امکانات درمانی و رفاهی بزند! البته این «شفافیت» فقط در صورتی تاثیرگذار است که با یک فریبکاری بزرگ همراه باشد. فریبکاری در مورد علل واقعی وضع موجود و مسببان این فلاکت و تیره روزی. روش کابینه روحانی و مدافعان سبز و ملی - مذهبی اش اینست که باعث و بانی همه نابسامانی ها را دولت قبلی معرفی کنند. انگار جمهوری اسلامی با اقتصاد سرمایه داری اش که تا مغز استخوان وابسته به نظام جهانی امپریالیستی است و با رانت خواری و فساد بی مانند باندهای آخوند و پاسدار و مقامات بوروکرات - تکنوکراتش، تازه از زمان ظهور احمدی نژاد شکل گرفته است. انگار نه انگار که اقتصاد نفت محور و اتکاء بازار کشور به واردات کالاهای مصرفی و سرمایه ای از خارج و بی توجهی به بخش کشاورزی که باعث شکل گیری این اقتصاد ناموزون و بیمار و معوج شده، الگوی پایه ای جمهوری اسلامی در کل سه دهه اخیر بوده است. انگار در جامعه ایران نه از بهره کشی خبری بوده و نه از بیکاری و فقر و بی عدالتی، و یکباره موجودی غریب و بی ربط به نام احمدی نژاد ظاهر شده و تیشه به ریشه منافع کشور و مردم زده است. جهت سیاست ها و برنامه های یک جامعه را این یا آن فرد بدذات یا بی کفایت تعیین نمی کند. سرنوشت ده ها میلیون نفر را هم با جاه طلبی های این یا آن فرد زیر و رو نمی شود. آنچه در جامعه ما اتفاق می افتد نتیجه عملکرد یک نظام اقتصادی - اجتماعی معین و حاکمیت یک طبقه اجتماعی معین است. خامنه ای، رفسنجانی، روحانی،

حلیمه: گاز از همه سخت‌تر بود. چند روز به بار باید می‌رفتم دور دور. برای پر کردن کپسول گاز. خالی می‌بردم پر برمی‌گردونم. کتفم می‌شکست. همه چی به طرف، کپسول پر گاز به طرف. من برای گاز شوهر کردم.

من: چی؟

حلیمه: وقتی اومد خواستگاری رو میگم. اون بیوه بود با ۵ تا بچه. دو تا از بچه هاش از من بزرگ‌تر بودن. بابام گفت آدم خوبیه. گفت منو می‌بره به فلان جا (قول دادم نگم کدوم جا). فهمیدم اون جا لوله‌کشی گاز داره. کپسولی نیست. برا همین زنش شدم.

من: چی؟

حلیمه: آره. گاز. دیگه لازم نبود کپسول گازو به دوش بکشم. اونجا لوله‌کشی بود. (حلیمه به اجاق گازی که از دست فروشی خریده نگاه می‌کنه... در محله‌شون در حاشیه خرمشهر الان لوله‌کشی گاز شده و دیگه کسی کپسول به دوش نمی‌کشه).

حلیمه (با حسرت): وای اگه اون موقع گاز اومده بود!

من: اون موقع چی می‌شد؟

حلیمه: شوهر نمی‌کردم. شوهر کردم چون دیگه نمی‌تونسم کپسول گازو به دوش بگیرم. اگه اون موقع گاز اومده بود اگه.....

من: یعنی برا این شوهر کردی؟ تو برا این که از شر حمل کپسول گاز خلاص بشی شوهر کردی؟

حلیمه: آره. سنت عرب اینه که دختر باید زودی شوهر کنه. اما من برا کپسول گاز شوهر کردم.

.....

من: حلیمه، شوهر تو دوس داری؟

حلیمه: (با خنده) بنده خدا آدم خوبیه. می‌بینی که.....

.....

من: (برآشفته و یه دفه): حلیمه: این همه خودکار رو از کجا خریدی؟

حلیمه: از بچه افغانیه.

من: چی؟

حلیمه: گنا داشت. تو اتوبوس فال می‌فروخت. اسمش سالم بود. دستمال کلینکس هم می‌فروخت. بعضی‌ها گفتن

ادامه در صفحه ۴

حکایت رنج وای... اگه گاز اومده بود!



گفت و گو با یک زن زخمکش عرب

با حلیمه به گفت و گو می‌نشینم. با این قول زنانه که نامش رو عوض می‌کنم. شهر و محله شو نمی‌گم. نه در این جا و نه در اون جا. عکسشو نمی‌ندازم. اسم و شغل شوهرشو نمی‌نویسم. مشخصات بچه هاشو نمی‌گم و خیلی چیزای دیگه

این قول باعث میشه نتونم همه حرفا با حلیمه رو بنویسم. اما میتونه ما رو با گوشه‌ای از این جامعه و زنانی که داستان‌هاشون مو بر اندام سیخ میکنه آشناتر کنه. خشم ما رو از مناسبات حاکم بیشتر کنه و عزم مون رو برای براندازی این مناسبات جزم‌تر.

داستان ما از ماجرای گاز شروع میشه. گاز. همین گاز که تو خونه خلیه‌ها لوله‌اش کشیده شده. زمستون گرمون می‌کنه و همه فصل‌ها برای غذا پختن ازش استفاده می‌کنیم. حلیمه در شهرکی حاشیه یک شهر بزرگ زندگی می‌کنه.

حلیمه یک زن عربیه. از حاشیه خرمشهر به این جا پرتاب شده. هنوز نمیدونه که این «دست سرنوشت» بوده یا دلیل دیگه‌ای داشته. بی سواده اما تجربه زندگی زیاد. میدونه که بهتره سواد هم داشته باشه و تجربه کفایت نمی‌کنه. برا همین به کلاس‌های شبونه میره. هم کلاس بچه ۸ ساله خودش. این «بچه خودش» رو باید می‌گفتم. چون از ۶ بچه‌ای که حلیمه سرپرستی می‌کنه یکی «مال خودش»ه. ۵ تای دیگه «مال شوهر»ه است از همسر اول. همه اینا تو مناسباتی که حلیمه توش قرار داره مهمه. همبستگی‌های خوب شون. دلسوزی‌های حلیمه برا این بچه‌ها. ولی همین طور چیزای بد. مثلاً حسادت و رقابت میون حلیمه و بچه‌های بزرگ‌تر بر سر آقا. یا دو به هم زنی‌های هر دو طرف و خلاصه این چیزای ناجور.

خرید اجاق گاز

یه خنزر پنزر فروشی اجاق گاز خوبی داره. حلیمه می‌خواه اونو برا زن برادرش بخره و بفروسته خرمشهر. می‌خره.

من: حلیمه، چرا این قد خوشحالی؟ برا یه اجاق گاز؟

حلیمه: تو نمیدونی.

من: چیو؟

حلیمه: گازو.

من: دوس دارم بدونم. ولی بیا از اول شروع کنیم. قبل از گاز. وقتی خرمشهر بودی و ازدواج نکرده بودی. اون موقع‌ها اوضاع چطوری بود؟ چیکار می‌کردی؟

حلیمه: (یه حرفایی می‌زنه که قول دادم ننویسم) و بعدش: کار می‌کردم. کار می‌کردم.....

من: چیکار؟

حلیمه: همه کار.

من: بابات چیکاره بود؟ (نپرسیدم ننه ت چیکاره بود. لابد خودکار این تو ذهنم بود که ننه حتما همه کاره بوده)

حلیمه: بابام کشاورزه.

من: زمین مال خودشه؟

حلیمه: آره. با فاصله دور از خونه مون. صبح ساعت ۴ با مادرم می‌رفتن رو زمین.

من: کیا رو زمین کار می‌کردن؟ غیر از مادر و پدر؟

حلیمه: همین‌ها. خودمون.

من: دام هم داشتین؟

حلیمه: یه گاو.

من: وقتی اونا می‌رفتن سر کار تو چیکار می‌کردی؟

حلیمه: از همه بزرگتر بودم. منو مدرسه نفرستادن تا من بچه‌ها رو بفروسم مدرسه. نون بیزم. صُبونه بدم. راهی مدرسه کنم. بعد رفت و روب. بعد گاو. بعد آب بیار. بعد آماده کردن نهار... بعد آخر همه برو سر زمین. و گاز.....

.....

من: گاز چرا مهمه؟

سیاسی ستمگر. «شفافیت» یک شگرد سیاسی است برای به انفعال کشاندن مردم و جلوگیری از بروز اعتراض و مقاومت کارگران و زحمتکشان در برابر وضع موجود. این همان هدفی است که احمدی نژاد هم با وعده «آوردن نفت به سر سفره های مردم» دنبال می‌کرد. ■

کرد و یک دوره ریاضتی را از سر گذراند. این‌ها را «شفاف» به زبان می‌آورند تا به مردم این دروغ بزرگ را بقبولانند که بعد از این سختی‌ها، توسعه و شکوفایی و رفاه عمومی فرا خواهد رسید. اما در واقعیت، تحمل استثمار و فلاکت و بی‌عدالتی از جانب مردم تنها نتیجه‌ای که در بر خواهد داشت نفس تازه کردن و گسترش سرمایه‌داری است و تقویت و تحکیم طبقه حاکمه سرمایه‌دار و رژیم

است: ادامه شرایط بردگی مزدی و حفظ فرودستی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اکثریت جامعه. به تصویری که طی همین ۱۰۰ روز روحانی و کابینه‌اش از آینده نزدیک ترسیم کرده اند نگاه کنید. می‌گویند سال ۹۳ سال بسیار سختی خواهد بود. می‌گویند مردم باید فشارها را تحمل کنند. می‌گویند باید بهره‌وری کار را بالا ببریم (یعنی شدیدتر استثمار کنیم). می‌گویند باید کمربندها را سفت

دو یادداشت... احمدی نژاد و هر مقام سیاسی و روحانی و نظامی دیگر جمهوری اسلامی تنها چهره‌ها و مهره‌های نظام سرمایه‌داری و نمایندگان طبقه بورژوازی دلال و وابسته به نظام جهانی امپریالیستی اند. خصوصیات فردی، سلیقه‌های شخصی و حتی روش‌ها و سیاست‌های متفاوت‌شان نهایتاً تابع منافع اساسی این نظام ضد مردمی و این طبقه استثمارگر و ستمکار است. نتیجه کارشان نیز یکی

حکایت رنج...

اون یک ولگرد و لاته. من گفتم سالم کارگره و نون حلال در مياره. گُنا داشت. گفت صُبحا ميره مدرسه عصرا خودکار و دستمال و فال می فروشه. منم خودکار لازم داشتم از اون خریدم...

من: بعدش چی شد؟

حلیمه: بعدش یه خانومی تو اتوبوس گفت افغانی‌ها دزد و ولگرد هستن. باید برن کشور خودشون.

من: تو چی گفتی؟

حلیمه: من گفتم سالم مٹ پسر منه و هر کی بخواد بهش دشنام بده با من طرفه. بعدش دعوا شد.

من: واقعا اینو گفتی؟

حلیمه: آخه چه فرقی می‌کنه؟ هر دو مٹ هم هستیم. من عربم و تو کوچه فلافل می‌فروشم. اونم افغانیه و دستمال و خودکار می‌فروشه. هر دومون مسخره میشیم. من خیلی دلم برا افغانی‌ها می‌سوزه.

این فارس‌ها فکر میکنند از همه بهترن. زورشون به خودشون نمی‌رسه به ماها گیر میدن.

من: خودشون یعنی چی؟ اینو راس

میگی. فارسا امتیاز دارن تو این مملکتی که کلی مردم غیر فارس زندگی می‌کنن. یه روزی برات میگم دلیلش چیه. اما من تو محله تون فارسایی دیدم گرفتارتر از تو. بیکار و بی‌نوا. خودت باهاشون دوستی. هوای همو دارین. اونا رو چی میگی؟

حلیمه: راس میگی. ولی وقتی میگم خودشون یعنی همین رئیس‌جمهورا که انتخاب می‌کنن. اما همین فارسه که

میگی شوهرش کارگر پیمانی بود. پیمانی و رسمی رو من خوب می‌دونم یعنی چی. همش با همسایه‌ها سر این حرف می‌زنیم.

این فارسه که پیمانی بود یه روز از کار بیکار شد. بیمه و اینا هم نبود. حقوق چند ماه شو هم ندادن. همین طوری

تموم شد. حالا زن و بچه‌اش برای ۲۰۰۰ تومن میان از ما قرض می‌گیرن. وقتی

پیمانی باشی اینجوریه. با در و همسایه گفتیم باید یه کمکی بهش کنیم. درسته که فارسه اما عین ما می‌مونه. بچه هاش

گشتن. این فارسا فرق میکنند. اما همینا هم به لهجه عربی من می‌خندن و لجم می‌گیرن. اما زیاد به دل نمی‌گیرم.

من: می‌بینم با افغانی‌ها دوست هستی؟

حلیمه: خیلی. تازه ما که بیچاره ایم اینا میان کوچه مونو تمیز میکنند. من به همسایه‌ها میگم ببینین دنیا چی شده؟ یکی دیگه هم پیدا میشه که کوچۀ منو جارو کنه. با خودم میگم این چیه دیگه؟

من: اینا میگن افغانی‌ها اومدن جای شماها رو گرفتن.

حلیمه: گه می‌خورن. شوهر منو افغانی‌ها از کار بیکار نکردن. من از سیاست سر در نمی‌بارم. اما وقتی شوهرم بیکار شد ربطی به افغانی‌ها نداشت.....

من: حلیمه. تو چی می‌خوای؟

حلیمه: من یه زن عربم. عرب چی می‌خواد؟

من: چی می‌خواد؟

حلیمه: اگه گاز می‌اومد من شوهر نمی‌کردم.

من: تو که دوباره رفتی سر گاز.

حلیمه: برا این که تو نمی‌فهمی گاز یعنی چی.

من: دیگه به غیر گاز چی؟

حلیمه: اگه چیزیا یه جور دیگه بود خواهرم خر نمی‌شد بره طلبه بشه.

من: طلبه شده؟

حلیمه: آره. برا اینکه عروسی نکنه رفته طلبه شده. حالا خونواده دس از سرش برداشتن. حیوونی باهوش بود. می‌خواست دکترا بشه...

من: آخه این چکاری بود که کرد؟

حلیمه: نمی‌خواس شوهر کنه. بعد چن کلاس بابام بهش گفت بسه دیگه. فقط اگه می‌رفت درس دین بخونه می‌شد چن سالی شوهر کردنش رو عقب بندازه. نه

اینکه خیلی مومن باشه. تازه بهش میگن بدحجاب. مجبوری بود دیگه. میگه فعلا اینطوری دهن بابا رو می‌بنده.

من: تو شیعه هستی؟

حلیمه: من نمی‌دونم چی هستم.

.....

من: حلیمه؟ چی می‌خوای؟

حلیمه: شوهرم پیمانی نباشه.

من: گُشتی منو.

حلیمه: بچه‌های شوهرم منو مادر قبول کنن.

من: همین؟

حلیمه: جاده‌ها خوب باشه تا وقتی مادرو پدرم میان پیشم تو راه دلهره تصادف

نداشته باشم.

من: همین؟

حلیمه: پسر سلیمه خانوم مواد فروش نباشه.

من: همین؟

حلیمه: همینا دیگه.

من: حلیمه. خیلی خوبه که برا همه

دلسوزی. برا پسر سلیمه خانوم، برا

دستفروش افغانی، برا جاده‌ها و....

بقیه. اما یه سوال. برا خودت چی

میخوای؟

حلیمه: مگه میشه؟

من: من نمی‌خوام این حس جمعی

و دلسوزی همگانی تو رو به یه چیز

فردی تبدیل کنم. چون درست

نیست.

حلیمه: تو اصلا چی داری میگی؟

من: هیچی! دارم میگم که این حس

که به سالم و سلیمه خانوم و جاده

داری خوبه. این که دلت برا همه

اینما می‌سوزه خوبه. اما اینطوری که

دردی درمون نمیشه.

حلیمه: آره؟

من: آره.

حلیمه: پس باید چیکار کرد؟

من: تو اول باید بدونی که بین گاز

و طلبه شدن خواهرت و دستمال

فروختن سالم و معتاد شدن پسر

سلیمه خانم و.... ارتباط هست.

حلیمه: چه ربطی به هم دارن؟

من: دُفه دیگه بهت میگم.

.....

زندگی و روزگار حلیمه بیان فشرده

سلطهٔ مناسبات ارتجاعی حاکم در همهٔ

ابعادش است. استثمار و ستم طبقاتی.

استثمار و ستم جنسیتی. ستم، بی

عدالتی و تبعیض ملیتی و....

وقتی حلیمه‌ها فرصت و امکان اینو

داشته باشن که به دانش و آگاهی

طبقاتی و کمونیستی دست پیدا کنن

چها که نخواهند کرد. ■

میترا زارعی

آتش منتشر می‌کند:

بزودی متن گفت‌وگویی را که خواندید به همراه مصاحبه دیگری که با یک زن روشنفکر عرب خوزستانی انجام داده ایم در جزوه‌ای تحت عنوان "این چیزها حق نیست نمی‌شود تحملش کرد، نباید!" در دسترس علاقمندان قرار خواهیم داد.

خشک شدن سرچشمه‌های...

دو منطقه در جریان اعتراضات خود در مقابل هم قرار می‌گیرند و یکدیگر را باعث نابسامانی‌های موجود قلمداد می‌کنند.

دامن زدن به این خصومت مصنوعی که البته بر تنگ‌نظری‌ها و منفعت‌جویی‌های محلی گرایانه سوار می‌شود ریشه اصلی و

مسبب واقعی وضع موجود را مخفی نگه می‌دارد. معلوم نمی‌شود که چرا زندگی کشاورزان خوزستان و اصفهان این چنین

تحت تاثیر کم آبی قرار گرفته و خیلی از آن‌ها مجبورند کشاورزی را رها کنند؟ یا اینکه چرا مردم مناطق مختلف با

قحطی آب روبرو می‌شوند. در خوزستان چرا آب شور شده است؟ چه کسی مسئول جاری شدن پساب کارخانه‌ها

در رودخانه هاست؟ سیاست سد سازی و نحوهٔ استفاده از سدها بر مبنای چه اهدافی انجام می‌شود و تاثیر مستقیمش بر زندگی این مردم محروم چیست؟

اگر از مسئولین حکومتی در مورد این وضعیت مرگبار بپرسید معمولا با این جواب روبرو می‌شوید که تقصیر از

جغرافیای ایران است. خدا خواسته که این مردم بیفتند در این فلات خشک و

نیمه خشک. بنابراین هر اندازه هم که زور بزنینم از پس کم آبی و خشکسالی

بر نمی‌آییم. بهترین کار اینست که هر سال دست به دعا برداریم که رحمت

الهی بر سرمان ببارد. این هم حرفی است البته حرف مفت! افرادی هم از

درون نهادهای دولتی و بیرون حکومت هستند که معضل را به «عدم کارشناسی

صحیح» و «بی‌کفایتی و کم سوادی تصمیم‌گیرندگان» ربط می‌دهند.

خیر. مسئله اصلی نه جغرافیای ایران است و نه بیسوادی این یا آن

فرد. علت اصلی و مرکزی این مصائب اهداف سودجویانهٔ نظام سرمایه‌داری

و سیاست‌های دولت سرمایه‌دار است که منافع و جان مردم، محیط زیست

انسان‌ها و سایر موجودات زنده را به خطر می‌اندازد. هزاران گونهٔ حیوانی و گیاهی

که وجود آن‌ها برای چرخهٔ اکوسیستم حیاتی است در معرض نابودی سریع قرار گرفته‌اند. تحت نظامی که سود در

مقام فرماندهی‌اش قرار دارد طرح‌هایی به اجراء در می‌آید که طراحانش از نوک

دماغشان آن طرف‌تر را نمی‌بینند. یعنی فقط و فقط به کسب حداکثر سود در

کمترین زمان ممکن به هر قیمت (و در بیشتر موارد بر اساس منافع این یا

آن باند حکومتی و کارگزارانشان در این یا آن منطقه) فکر می‌کنند. هنگام

تصویب این پروژه‌ها کسی به این مساله

اهمیتی نمی‌دهد که مثلا احداث فلان

سد آیا باعث نابودی کشاورزی منطقه و

دنباله در صفحهٔ مقابل



یا تخریب میراث فرهنگی در جایی دیگر می‌شود یا نه؟ کسی به این فکر نمی‌کند که اصلاً چرا باید کشور از صنایعی (مثل راکتورهای هسته‌ای) استفاده کند که نیاز به حجم بی‌حسابی از آب دارد؛ یا چرا چرخ کارخانه‌ها باید بچرخند بی آنکه راهکار و روش‌های مناسب برای حل مساله پساب‌های مسموم آن‌ها اندیشیده شده باشد. طراحان و تصویب‌کنندگان پروژه‌ها که در راس همه‌شان بنگاه‌های اقتصادی سپاه پاسداران قرار دارند ذهن‌شان مشغول میلیارد میلیاردی است که از طریق مناقصه‌های انحصاری و بیزنس‌های «عمرانی» و پورسانت گرفتن از طرف‌های معامله خارجی نصیب‌شان می‌شود؛ یا آنچه نیاز صنایع متعلق به خودشان در حول و حوش این سدها است. البته این تصویر واقعی را کسانی که جلوی صحنه ایستاده‌اند از نظرها پنهان می‌دارند. رئیس‌جمهورها، استاندارها و مقامات که هنگام افتتاح پروژه‌ها در میدان حاضرند و داد از پیشرفت‌های دشمن شکن نظام اسلامی می‌دهند. در چارچوب این نظام، اگر کارشناسانی هم باشند که از نظر دانش تئوریک یا حتی دوراندیشی، از قبل به نتایج مرگبار این پروژه‌ها آگاه باشند و نظرشان را هم بگویند، معلوم است که مقابل موج سنگین سرمایه و دورنمای کسب سود صدای‌شان به جایی نخواهد رسید. بعد از چند سال هم که گند قضیه در آمد، باز حکومتی‌ها جلوی دوربین و میکروفن قرار می‌گیرند و همه چیز را به گردن «قبلی‌ها» می‌اندازند و هم زمان خودشان در گوشه‌ای دیگر از کشور پروژه‌های مخرب دیگری را کلنگ می‌زنند. یادمان نرفته آن روزهایی که داشتند بخشی از آب زاینده رود را به قم و یزد و کرمان و بخشی را به پشت سد جدید کارون ۴ منتقل می‌کردند و تلویزیون در مورد پروژه کارون ۴ کلیپ تبلیغی همراه با مارش پخش می‌کرد. حالا پشت و جلوی سد، کوهی از مشکلات انبار شده است. مشکل آب آشامیدنی، آب زراعی و آب صنعتی و تخریب محیط زیست به شکل‌های مختلف و ادامه دار.

امیر حسین و سردار و سب بلاتر

این ماشین کسب سود همچنان زنده است و به کار خود ادامه می‌دهد. به نوشته بعضی از نشریات اقتصادی اروپا، «صنعت فوتبال جزء معدود عرصه‌هایی است که بحران جاری دامنش را نگرفته است.»

آذر ماه امسال، شبکه تلویزیونی «فرانس ۲» در برنامه «Cash Investigation» (از کجا آورده‌ای؟) به موضوع مسائل پشت پرده و پول‌های کثیف در بیزنس فوتبال می‌پردازد. بخشی از افشاگری‌های این برنامه در مورد کار کودکان در بیزنس فوتبال و نقش برده وار آنان در مراکز کشف و تربیت استعدادها فوتبالی در باشگاه‌های اروپایی است. در اینجا دلالتان بی‌چهره‌ای را می‌بینیم که در گوشه و کنار دنیا بو می‌کشند و کودکان مستعدی مثل امیر حسین را پیدا و شکار می‌کنند. قاره آفریقا و منطقه آمریکای لاتین بیش از همه جا عرصه فعالیت این دلالتان است. اولین کارشان راضی کردن والدین کودک به وسیله پول است. مقدار پولی که برای عقد قرارداد غیررسمی به آن‌ها می‌پردازند ممکنست از نظر این والدین که معمولاً تنگدست هستند قابل توجه باشد اما نسبت به سودهای کلانی که در پی کسب مالکیت این کلای سودآور (کودک فوتبالیست) نصیب‌شان خواهد شد هیچ است. این مرحله از قرارداد غیر رسمی است چون طبق قوانین اروپا هیچکس نمی‌تواند با یک کودک قرارداد ببندد. پدر و مادر هم نمی‌توانند به جای کودک، قرارداد کار ببندند. بنابراین پولی رد و بدل می‌شود و کودک برای تست اولیه به اردوگاه باشگاه مرتبط با دلال منتقل می‌شود. اینجا واقعا یک اردوگاه است که کودکان را به جای کودکی کردن، با پندار قهرمانی و شهرت و رفاه به اطاعت از انضباط و نظم خشک پادگانی وا می‌دارد. اینجا کارخانه گلاباتور سازی است با فرهنگ رقابت فردی و بالا کشیدن خود به قیمت له کردن بقیه؛ فرهنگ غرور کاذب و سودجویی؛ فرهنگ دنیای مردانه.

اینجا صدها کودک خارجی را می‌بینیم که به اجرای حرکات فردی با توپ مشغولند یا درگیر مسابقه‌اند. دور تا دور ده‌ها چشم آنان را می‌پاید. بعضی هاشان دلال‌ها و نمایندگان دیگر باشگاه‌ها از گوشه و کنار اروپا هستند که آمده‌اند تا استعدادها را همانجا روی هوا بزنند. یعنی پولی به دلال اول و یا باشگاهی

دنباله در صفحه ۶

بر صفحه تلویزیون کودکی را با جثه کوچک می‌بینیم که در زمین فوتبال مثل یک بازیکن حرفه‌ای دریبل می‌زند، فانتزی بازی می‌کند و توپ را با شوتی سنگین و دقیق در کنج دروازه جای می‌دهد. عادل فردوسی پور با چشم‌های گرد شده‌اش می‌گوید «چکار می‌کرد این بچه؟ چه فوتبالیستی خواهد شد!» هنوز یک روز از پخش این برنامه نگذشته که روزنامه‌ها نام این کودک را اعلام می‌کنند: امیر حسین حاجی زاده، ۹ ساله، اهل اردبیل. بلافاصله از قول سردار رویانین (وارد کننده خودروهای چند صد میلیون تومانی به بالا به بازار ایران) خبر می‌دهند که «باشگاه پرسپولیس با او قرارداد بسته است» و در گوشه‌ای دیگر می‌نویسند که «در صدد بستن قراردادی با رئال مادرید و انتقال امیر حسین به آکادمی این باشگاه مشهور اسپانیا هستند.» همه این‌ها فقط طی چند روز اتفاق می‌افتد و هیچکس نمی‌داند و اهمیتی هم نمی‌دهد که در ذهن امیر حسین چه می‌گذرد، یا والدینش چطور به مساله نگاه می‌کنند.



چندی بعد سب بلاتر رئیس فیفا به ایران سفر می‌کند. مقامات فدراسیون فوتبال و مدیران باشگاه‌ها و مربیان و پیشکسوتان برای ملاقات با او سر و دست می‌شکنند. بلاتر از قبل مشتاقانه اعلام کرده است که با حسن روحانی دیدار خواهد کرد. دیدار صورت می‌گیرد و روحانی او را درست مثل یکی از همتایان خارجی‌اش در آغوش می‌کشد. تعجب ندارد. سب بلاتر خودش یک رئیس‌جمهور است. رئیس‌جمهور یک مافیای رسمی بین‌المللی که فدراسیون بین‌المللی فوتبال نام دارد و مرکز تجارت پُر سود در زمینه‌های مختلف است. گاه به گاه خبری از رسوایی‌های مالی و تقلبات مالیاتی و عقد قراردادهای جعلی مقامات فیفا به رسانه‌ها درج می‌کند. گاه به گاه نام مقامات گردن کلفت و پیشکسوت صنعت فوتبال به عنوان متهم و مجرم به میان می‌آید اما این ساختار عظیم از جایش تکان نمی‌خورد؛ فرو نمی‌ریزد.

حالا می‌خواهند گند قبلی را با انتقال آب از کارون به زاینده رود جبران کنند یعنی گند بزرگتری بزنند.

هنوز رودهای زیادی هست که می‌توان از آب آن‌ها در ایران با همین موقعیت جغرافیایی خشک و نیمه خشک استفاده بهینه کرد. می‌توان سیستم‌هایی مثل کشت گلخانه‌ای یا آبیاری قطره‌ای را در کشاورزی به کار گرفت؛ حفر چاه‌های عمیق و نیمه عمیق را به طور جدی کنترل کرد؛ کشت محصولات را بر مبنای میزان آب مورد نیاز هر محصول بین مناطق مختلف تقسیم کرد؛ مصرف بی‌رویه آب در صنایع را مهار کرد و به سیستم‌های تصفیه و بازیافت آب دست یافت. می‌توان با اتکاء به انرژی و ابتکار توده‌های مردم در هر منطقه، البته در شرایطی که امکان آزادی و شکوفایی فکر و انگیزه تحول در سطح گسترده ایجاد شده باشد، در همه زمینه‌ها معجزه کرد. اما در نظام سرمایه‌داری، طرح‌های اقتصادی و منابع بر مبنای منافع عمومی اکثریت جامعه تعیین نمی‌شود. تا زمانی که همین مناسبات و همین دولت‌ها وجود داشته باشند وضع بر همین منوال است. بنابراین در درجه اول برای خلاص شدن از شر این نظام و حفظانش است که باید کار کارشناسی انجام شود و پروژه‌های علمی جلو گذاشته شود. که این هیچ نیست جز یک انقلاب اجتماعی و ساختن یک دولت نوین انقلابی که سود را از مقام فرماندهی اقتصاد و سیاست جامعه پایین می‌کشد و در راه برچیدن هر شکل از بهره‌کشی انسان از انسان و تمایزات طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی و نژادی، در راه سوسیالیسم و کمونیسم جهانی گام می‌زند. دل خوش کردن به اظهار تاسف‌های مکارانه حسن روحانی یا طرح‌های معصومه ابتکار برای رفع نابسامانی‌های موجود، فقط و فقط مردم را از این پروژه واقعی‌رهای بخش و از کارشناسان و طراحانش دور می‌کند و همچنان گرفتار این مرگ تدریجی نگه می‌دارد. ■

هیوا کمالی

که حالا دیگر مالک کودک است بدهند و او را به باشگاهی در یک کشور دیگر منتقل کنند. در گوشه‌ای یک زن و مرد اطو کشیده پرونده به دست ایستاده‌اند. این‌ها نمایندگان یکی از بانک‌های بزرگ اروپا هستند که برای تسهیل در اجرای تعهدات مالی باشگاه‌ها و انتقال وجوه فی مابین و البته برای گرفتن کارمزد از طرفین در ازای این خدمات در صحنه حاضرند. بقیه حاضران مسئولان و مربیان تراز اول باشگاه مربوطه‌اند که آمده‌اند از بین این بردگان، بهترین‌ها را سوا کنند و بقیه را بفرستند به جای اول‌شان. کودک و والدینش دچار استرس شده‌اند. کودک می‌ترسد که میادا در آزمون قبول نشود. والدین می‌ترسند که پولی نصیب‌شان نشود. کم نیستند بچه‌هایی که به هم می‌ریزند و خراب می‌کنند و سرخورده زیر نگاه سنگین و متاسف والدین از زمین خارج می‌شوند.

کودکانی که پذیرفته می‌شوند و امیر

حسین هم می‌تواند یکی از آنان باشد از این لحظه به بعد دیگر مایملک یا برده باشگاهند. باشگاه می‌تواند بعدها بابت هر یک سال حضور کودک فوتبالیست در آکادمی‌اش ۹۰ هزار یورو از معامله با باشگاه دیگری که او را خواهد خرید به دست بیاورد. از همان ابتدا پای شرکت‌های تولید کننده کالاهای ورزشی و غیر از این هم به میان می‌آید. کودک فوتبالیست در مجامع علنی و در مقابل دوربین‌ها فقط باید با لباسی که مارک فلان کمپانی را دارد ظاهر شود و یا فقط قوطی فلان نوشابه را در دست داشته باشد. کودک فوتبالیست تبدیل می‌شود به یک ماشین چاپ اسکناس در سال‌های آتی. از آنجا که در جریان عقد قراردادهای رسمی با فوتبالیست‌هایی که دیگر بزرگ شده‌اند تقلبات مالی و مالیاتی زیادی صورت می‌گیرد، این بازیکن‌ها به هیچ وجه مجاز به صحبت علنی در مورد مبلغ و شرایط قرارداد خود نیستند و در صورت تخطی جریمه می‌شوند.

الگوی آفریقای جنوبی...

بی آنکه از شتاب بیفتد و با مانعی غیر قابل گذر روبرو شود همچنان چرخید و تولید سود کرد.

این یک تغییر سیاسی واقعی بود به همین خاطر توده‌های ستمدیده سیاه را قانع کرد. در عین حال، سازش «کنگره ملی آفریقا» تاثیر دلسرد کننده‌ای بر بسیاری از انقلابیون دنیا گذاشت. شاید یک علتش این بود که برای بسیاری لغو رژیم آپارتاید از بالا امری ناممکن به نظر می‌رسید و درست به همین علت، انتظار نداشتند که جنبشی چنان گسترده و رادیکال و در حال رشد به «خواستۀ اصلی‌اش» برسد و در نتیجه، فروکش کند. اما نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی تحت فشار شرایط و نیازهای سرمایه جهانی توانست طبقه حاکمه سرمایه‌داران سفید را به انجام چنین تغییری قانع کند. سرمایه‌داری آفریقای جنوبی قانع شد که قاعده هرم قدرت اقتصادی و سیاسی را گسترده‌تر کند و به شکل‌گیری قشری از بورژوازی سیاه درون دستگاه حاکم رضایت دهد؛ به این شرط که خود (به مثابه طبقه مسلط با منافع اقتصادی سرشارش) از آتش انقلاب توده‌ها در امان بماند. این یک عقب نشینی سیاسی بود با کمترین هزینه سیاسی و بدون دست خوردن به سرمایه‌ها و ثروت‌ها و املاک اقلیت سفیدپوست.

«راه ماندلا» مورد ستایش دولت‌های امپریالیستی قرار گرفت. ماندلا در مقام رئیس‌جمهور بسیاری از رهبران دنیا (از هر جنس و قماش) را در آغوش کشید و در گوش آنان پیام آشتی و صلح خواند. پیاپی جایزه و دکترای افتخاری گرفت. زیر

باشگاه‌ها ادعا می‌کنند سودهای کلانی که در نتیجه جذب این فوتبالیست‌ها نصیب‌شان می‌شود حق‌شان است چون کار شناسایی استعدادها و تربیت فنی و روانی آنان توسط خودشان انجام شده است. خیلی از فوتبالیست‌ها هم که خواهان حفظ موقعیت یا شهرت خود هستند مساله را این طور برای خود حل کرده‌اند که باشگاه مثل کارخانه است و ما مثل محصولاتی که کارخانه تولید کرده است. اما واقعیتی که این وسط مخدوش می‌شود انتقال مالکیت و کنترل یک موجود انسانی (یک کودک) به یک باشگاه و در واقع به سرمایه‌دارانی است که مالک باشگاه‌اند. البته مساله فراتر از عضویت یک بازیکن فوتبال در یک باشگاه ورزشی است. او به مثابه سرمایه وارد بورس سهام شده است. این سرمایه، دیگر به بنگاه‌هایی تعلق دارد که در بازار خرید و فروشش می‌کنند. ۳۰ درصد از او می‌تواند متعلق به فلان مجتمع تولید اسلحه باشد. ۲۰ درصدش در اختیار

شرایطی بسیار تبعیض آمیز به سر می‌برند. آفریقای جنوبی بالاترین نرخ تجاوز جنسی را در دنیا دارد. و دردناک‌تر از همه اینکه، خیلی‌ها با نگاه به تجربه آفریقای جنوبی به نادرست چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که انجام تحول واقعی در نظام ستم و استثمار ناممکن است.

با توجه به فرایندی که به طور خلاصه مرور کردیم و نتایجی که برای آفریقای جنوبی در بر داشت بهتر می‌توان علت هیاهوی ادامه دار نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی و تبلیغات رسانه‌هایش را در مورد نلسون ماندلا فهمید. صاحبان قدرت، ماندلا را به خاطر نقشی که در مخالفت با نظام آپارتاید بازی کرد ستایش نمی‌کنند. بلکه سازش با نظم کهن را می‌ستایند و می‌کوشند از این کار یک الگو بسازند. آن‌ها در واقع ریشه کن نشدن نظام ستم و استثمار در آن کشور را جشن می‌گیرند. ادامه برتری اقلیت سفید و فرودستی اکثریت سیاه و رنگین پوست را شکر می‌کنند. خوب به حرف‌ها و گزارش‌های‌شان دقت کنید. اینکه «کنگره ملی آفریقا» سالیان سال مبارزه مسلحانه می‌کرد، جاسوسان رژیم آپارتاید در صفوف سیاهان را به سزای اعمال‌شان می‌رساند و خشونت عادلانه را تبلیغ می‌کرد و... در شرح تاریخچه فعالیت ماندلا مورد اشاره رسانه‌ها قرار نمی‌گیرد. خط و الگویی که می‌خواهند برای مردم دنیا جا بیندازند با چنین تجاربی نمی‌خواند. به علاوه، دستاوردهایی که سازش «کنگره ملی آفریقا» در آفریقای جنوبی نصیب امپریالیست‌ها کرده آنقدر برای‌شان ارزشمند است که این سوابق در برابرش اهمیتی ندارد و بنابراین

یک بنگاه بزرگ رسانه‌ای که در صنعت پورنوگرافی فعالیت دارد. ۱۵ درصدش را ممکنست چند شرکت استخراج اورانیوم و الماس صاحب شده باشند. و سند بقیه‌اش هم به نام باشگاه رسمی اوست. حالا سردار رویانیان احتمالا دارد خواب حق دلالتی‌اش در معامله بر سر کودک اردبیلی را می‌بیند. والدین کودک هم احتمالا دارند خواب پول و امکاناتی را می‌بینند که قرار است از این رهگذر نصیب‌شان شود. سرپرست باشگاه رئال مادرید احتمالا به راه‌های کنترل سیستماتیک و بهره‌کشی حداکثر از کودکان مستعد فکر می‌کند. سب بالاتر اما به فکر امپراتوری بزرگ کسب سود و پول شویی و بازار سهام و زد و بندهای چند جانبه با بانک‌ها و بنگاه‌های بزرگی است که در صنعت فوتبال فعال‌اند. حسن روحانی به افکار و رفتار و اهداف بالاتر می‌اندیشد و می‌گوید چقدر شبیه خودمان بود. اما امیر حسین؛ امیر حسین ۹ ساله حتما به فکر دنیای ناشناخته‌ای است که پیش رو دارد. ■

سعید سبکتکین

زبان به نقدش هم باز نمی‌کنند. به یاد بیاوریم که همین رسانه‌ها، بارها پرتاب سنگ و کوکتل مولوتف در تظاهرات‌های دانشجویی و کارگری در گوشه و کنار جهان را به عنوان اعمال خشونت آمیز و اقدامات غیر مدنی و تروریستی محکوم کرده‌اند! در این تبلیغات یک نکته دیگر هم جلب توجه می‌کند: «کیش شخصیت!» همین رسانه‌ها که به هنگام تاریخ سازی‌های‌شان در مورد تجربه انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم علیه «کیش شخصیت» رهبران کمونیست جیغ می‌کشند و علیه «امپراتورهای سرخ» و «کسانی که به شکلی مذهبی به مقام خدایی رسانده شدند» داد سخن می‌دهند بالای سر نلسون ماندلا هاله نور می‌کشند و او را به سطح یک قدیس می‌رسانند. همین رسانه‌ها که سرودهای دوران سوسیالیسم را به باد تمسخر می‌گیرند حالا سرودهایی که در ستایش از ماندلا از زبان مردم آفریقای جنوبی به گوش می‌رسد را به مثابه نغمه‌های آسمانی به موسیقی متن گزارشات‌شان تبدیل می‌کنند. این «استاندارد دوگانه» رسانه‌ها خود حاوی درس مهمی است: اینکه بحث «کیش شخصیت» به خودی خود بحثی قلابی است؛ نیت شخصیت‌ها هم نهایتاً تعیین کننده نتایج کارشان نیست. مهم نقش طبقاتی و تاثیر سیاسی است که هر شخصیت بر روند تاریخ می‌گذارد. یک طرف در آغوش کشیدن ستمگران و آشتی با نظام استثمار است و طرف دیگر، ریشه کن کردن نظم کهنه و کمک به ساختن سوسیالیسم و جهان کمونیستی که تنها راه رهایی نوع بشر از وضع کنونی است. ■ حمید محمص

"این مردم به دنبال راه حل‌ها و فلسفه‌ها می‌گردند..."

واقعیت کمونیس چیست؟



ریموند لوتا، اقتصاددان کمونیست، به تازگی در یک نشست پرسش و پاسخ اینترنتی با حضور گروهی از روشنفکران و جوانان علاقمند به امر انقلاب اجتماعی شرکت کرد. در این نشست، او به پرسش‌های مهمی در ارتباط با تاریخچه کمونیسم علمی و انقلاب‌های پرولتری از کمون پاریس گرفته تا ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین پاسخ داد. ریموند لوتا علاوه بر انتشار آثار تئوریک در زمینه‌های مرتبط با اقتصاد سرمایه داری و بحران دنیای امپریالیستی، چندین سال است که با برگزاری تورهای سخنرانی تلاش می‌کند کارزار ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی بین‌المللی علیه کمونیسم و تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی را به چالش بگیرد و تصویری واقعی و روشن و مستند از آن تجربه عظیم (دستاوردها و نیز خطاها و شکست‌ها) در اختیار نسل جدید مبارزان ضد سیستم قرار دهد. در اینجا، ترجمه بخشی از پرسش و پاسخ‌های آن نشست را در چارچوب اهداف صفحه «واقعیت کمونیسم چیست؟» به شما ارائه می‌کنیم.

سوال: خرد سنتی درباره انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم اظهار می‌کند که آن انقلاب‌ها رهایی بخش نبوده‌اند. برعکس. به شدت مستبدانه بوده، حقوق مردم را لگدمال کرده و به طور خلاصه اوتوپی‌هایی بودند که به کابوس تبدیل شدند. در این مورد چه نظری داری؟

لوتا: بله. البته خرد سنتی بر تحریف سیستماتیک و وارونه جلوه دادن واقعیت استوار است. آن چه در باره آن انقلاب‌ها می‌گویند بر یک چارچوب دروغ استوار شده است. یعنی نه هدف آن انقلاب‌ها را درست تصویر می‌کند، نه دستاوردهای واقعی آن‌ها را و نه چالش‌ها و موانعی که به طور واقعی در سطح دنیا وجود داشت و آن انقلاب‌ها با آن مواجه بودند.

خب. حالا بعد از دروغ‌های سیستماتیک که برای مثال امپریالیست‌ها در مورد «سلاح‌های کشتار جمعی» گفتند تا بهانه‌ی جنگ در عراق را داشته باشند مردم تا حدی حواس‌شان جمع شده است. در این جا بحث ما در مورد این که بعضی

از واقعیت‌ها به طور اتفاقی غلط مطرح شد نیست. این را ببینید که جنگ عراق به راه افتاد و نتیجه‌اش مرگ صدها هزار نفر و آواره شدن میلیون‌ها نفر دیگر بود. خیلی‌ها هستند که خود را «صاحب تفکر انتقادی» می‌دانند اما به شدت آماده‌اند که این «خرد سنتی» را در مورد کمونیسم بپذیرند. بگذارید این نکته را روشن کنم. طبقه حاکم و پاسداران فکری وضع موجود درگیر یک تهاجم خستگی‌ناپذیر ایدئولوژیک علیه کمونیسم شده‌اند و این کار را از طریق ژورنالیسم عوام پسندانه، به اصطلاح مطالعات آکادمیک، خاطرات نویسی یا در واقع پرسه در «مستندات تجربه شخصی» و فیلم‌ها و امثالهم انجام می‌دهند.

می‌دانید که من چندین سال است درگیر پروژه «سنجش صحیح سابق» هستم و به این گونه تحریف‌ها می‌پردازم تا مردم را با حقیقت آن انقلاب‌ها آن گونه که واقعا بودند آشنا کنم. برای مثال در فاصله سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰ من یک تور سخنرانی در دانشگاه‌ها برگزار کردم. یکی از کارهایی که ما انجام دادیم درست کردن تابلوهای اطلاع‌رسانی بود که در آن‌ها از یک تست ۴ جوابی هم در مورد واقعیت‌های اساسی انقلاب‌های کمونیستی استفاده کرده بودیم. نمره‌هایی که دانشجویان از انجام این تست‌ها کسب کردند وحشتناک بود. واقعا شرم آور بود. نه فقط به خاطر این که ما در سطح کسانی که درگیر آموزش عالی هستند این بی‌اطلاعی را شاهد بودیم. بلکه مهم‌تر به این خاطر که مردم از شناخت حیاتی در مورد این که چگونه می‌توان دنیایی واقعا متفاوت داشت و به جایی واقعا بهتر دست پیدا کرد که نوع بشر در آن واقعا شکوفا شود، محروم مانده‌اند.

در این جا ما با خطرات واقعی روبرو هستیم و نیز اضطرار واقعی و وظایف واقعی.

سوال: منظورت از خطرات چیست؟

لوتا: به وضعیت دنیا نگاه کن. جنگ‌های ناعادلانه، فقر و نابرابری وحشیانه، ستم و تحقیر و وصف‌ناپذیر زنان. بحران زیست‌محیطی شتاب گرفته و هیچ کاری برای توقف آن انجام نمی‌شود. طبقه سرمایه‌دار امپریالیستی صاحب قدرت به این قدرت چنگ انداخته و با خشونت آن

را اعمال می‌کند. این طبقه، اقتصاد دنیا و منابع دنیا را کنترل می‌کند. این طبقه و نظامی که هدایت‌اش می‌کند ما را روی مسیری انداخته که تعادل اکولوژیک و نظام‌های حمایت از حیات کره ارض را تهدید می‌کند.

مردم، به ویژه نسل جدید، دارند به این وضعیت عکس‌العمل نشان می‌دهند. ما شاهد خیزهای مهمی در اعتراض و شورش هستیم. از خیزش عظیم ۲۰۱۱ مصر گرفته تا جنبش‌های تسخیر، از مصاف طلبی جوانان در یونان و اسپانیا گرفته تا تظاهرات‌های اخیر در برزیل و ترکیه. مردم به پا خاسته‌اند.

حالا این مردم دنبال راه حل‌ها و فلسفه‌ها می‌گردند. برنامه‌های سیاسی و دیدگاه‌های گوناگون برای خود نفوذی به دست آورده‌اند و پیروانی پیدا کرده‌اند. منظورم چیزهایی مثل «جنبش‌های بدون رهبری»، «دمکراسی واقعی»، «ضدسلسله مراتب»، «ضد دولت گرایی»، «گرایش به تشکیلات افقی»، «دمکراسی اقتصادی» و امثالهم است.

اما این میان یک راه حل از دسترس دور نگه داشته می‌شود و آن انقلاب کمونیستی است. دقیقا به این علت که فقط انقلاب کمونیستی می‌تواند به طور واقعی با مشکلات جامعه و جهان که دغدغه مردم است دست و پنجه نرم کند. فقط این انقلاب است که می‌تواند عالی‌ترین چیزهای الهام بخش برای مردمی که پا به خیابان‌ها می‌گذارند را تحقق بخشد.

آن چه امروز در برابر چشم ما می‌گذرد هزینه‌ای است که به خاطر نبود رهبری، نبود افق و برنامه کمونیستی پرداخته می‌شود.

مردم مصر را در نظر بگیرید. مردم قهرمانانه رژیم مبارک را سرنگون کردند. یک تغییر تکان دهنده در سطح صورت گرفت. اما ارتش که نماینده امپریالیسم است در قدرت باقی ماند و مردم اسیر رویارویی و کشاکش دو آلترناتیو غیر قابل قبول شدند. یک طرف بنیادگرایی اسلامی و طرف دیگر برخی شکل‌های دمکراسی غربی که در خدمت امپریالیسم قرار دارد. نظریه جنبش «بدون رهبری» که بتواند نوعی تغییر اساسی ایجاد کند نشان داد

که چه نظریه خطرناکی است و چه توهم و پندار مرگباری در بر دارد.

سوال: اما مردم می‌گویند که لنین و مائو فقط به نفع یک گروه کوچک قدرت را به دست گرفتند. چه پاسخی برای این اتهام داری؟

لوتا: لنین در سال ۱۹۱۷ در روسیه و بعدها مائو در چین احزابی را رهبری کردند که به نوبه خود میلیون‌ها و در ادامه ده‌ها میلیون نفر را در انقلاب رهبری کردند. آن انقلاب‌ها به عمیق‌ترین مسائل جامعه می‌پرداختند. لنین و مائو تئوری کمونیسم علمی که نخستین بار توسط کارل مارکس جلو گذاشته شد را به کار بستند و تکامل دادند. این علم سرچشمه استثمار و فلاکت در جامعه را آشکار می‌کند. یعنی نشان می‌دهد که تقسیم جامعه به طبقات به نحوی که یک گروه کوچک، انحصار ثروت و بر این پایه کنترل جامعه را به دست دارد، مبنای این وضعیت است. این علم نشان می‌دهد که از طریق یک انقلاب که منطبق بر منافع طبقه تحت استثمار امروز یعنی پرولتاریا باشد و این طبقه ستون فقرات چنین انقلابی باشد می‌توان بر وضع موجود به طور اساسی غلبه و آن را ریشه کن کرد.

احزابی که توسط لنین و مائو ساخته و رهبری شدند دو کار انجام دادند: نخست، توده‌ها را در انجام انقلاب و سرنگونی نظم کهنه رهبری کردند. دوم، توده‌ها را در امر استقرار ساختارهای نوینی رهبری کردند که می‌توانست آنان را در به دوش کشیدن مسئولیت حاکمیت بر جامعه و متحول کردن آن توانا سازد. تا فرایند نابودی کلیه مناسبات استثمار و ستم و کلیه نهادها و ایده‌های منطبق بر آن و تقویت‌کننده آن مناسبات را آغاز کنند.

مارکس امکان سر زدن پگه نوین رهایی و آزادی را برای نوع بشر آشکار کرده بود. اصرار مارکس بر این بود که این امر نهایتا باید کار خود توده‌ها باشد. انقلاب‌های کمونیستی به این نکته مارکس جلوه ای واقعی بخشیدند.

در عین حال شما نمی‌توانید این کارها را انجام دهید اگر رهبری نداشته باشید. باید یک رهبری علمی و دوراندیش داشته باشید. ■

«آتش»

الگوی آفریقای جنوبی و نقش نلسون ماندلا

دو هفته پیش نلسون ماندلا یکی از چهره‌های مبارزهٔ سیاهان آفریقای جنوبی علیه رژیم نژادپرستی که برای نزدیک به یک قرن در آن کشور برقرار بود در سن ۹۵ سالگی در گذشت. آوازهٔ ماندلا از همان آغاز دههٔ ۱۹۶۰ که به جرم سازماندهی مبارزهٔ مسلحانه علیه رژیم آپارتاید (نظام مبتنی بر جداسازی نژادی) دستگیر و به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم شد به سراسر دنیا رسید. او که نخست رهبر سازمان جوانان «کنگرهٔ ملی آفریقا» بود (جبهه‌ای ضد حکومتی که نیروهایش عمدتاً از سیاهان بودند اما فعالان سفید و رنگین پوست دیگر نیز در صفوفش مبارزه می‌کردند) در زندان سرسختانه مقاومت کرد و به سطح یکی از رهبران اصلی کل این تشکیلات ارتقا یافت. «کنگرهٔ ملی آفریقا» یکی از نیروهای نزدیک به شوروی و بلوک شرق محسوب می‌شد و تجدید نظر طلبان آفریقای جنوبی که خود را «حزب کمونیست» می‌خواندند در ارتباط با همین جبهه فعالیت می‌کردند.

توده‌های ستم‌دیدهٔ سیاه در آفریقای جنوبی عمدتاً کارگران تهیدستی بودند که در شرایط شبه بردگی به سر می‌بردند و از سال ۱۹۴۸ به بعد در شهرک‌ها و زاغه‌های ویژه - جدا از مناطق مسکونی اقلیت حاکم سفید - زندگی می‌کردند. ادامهٔ این موقعیت و سرکوب خشن و همه جانبهٔ دولت نژادپرست، شرایطی انفجاری را به وجود آورده بود. تحت نظام آپارتاید، عبور و مرور و جا به جایی سیاهان در کشور کاملاً تحت کنترل بود و باید مرتباً به ایست‌های بازرسی کارت شناسایی و ورقهٔ عبور ارائه می‌دادند و برای تحرکاتشان توجیه داشتند. سیاهان آفریقای جنوبی در جهنم به سر می‌بردند و سفیدپوستان در موقعیتی شبیه به کشورهای اروپای شمالی. در آغاز دههٔ ۱۹۸۰ دیگر برای بسیاری از قدرت‌های امپریالیستی غرب مشخص شده بود که ادامهٔ نظام استثمار و کسب سودهای عظیم از عرصهٔ معادن غنی و متنوع آن کشور (طلا و اورانیوم و نفت و...) با مخاطرات جدی روبروست. چند دهه حمایت آشکار و پنهان آمریکا، انگلستان، اسرائیل و کل غرب از رژیم آپارتاید نتوانسته بود شعلهٔ مبارزات عادلانهٔ توده‌های سیاه را خاموش کند.

گسترش همبستگی افکار عمومی جهان با این مبارزات و نفرت‌شان از رژیم آپارتاید به یک واقعیت ملموس تبدیل شده بود تا آنجا که حتی بخشی از دولت‌های مترجع و امپریالیست هم مجبور بودند در سطح رسمی حساب خود را از نژادپرستی جدا



کنند. قطعنامه‌هایی که علیه رژیم آفریقای جنوبی در سازمان ملل به تصویب می‌رسید و مهر مثبتی که پای تحریم‌های اقتصادی علیه آن رژیم می‌خورد (هر چند که هرگز در عمل واقعا اجراء نمی‌شد) نشانگر انفراد و عدم مشروعیت آپارتاید بود. در آن مقطع سرانجام امپریالیست‌های غربی و در راس آن‌ها آمریکا بالاخره تصمیم گرفتند دست به یک تغییر و تحول سیاسی جدی در آفریقای جنوبی بزنند. نکتهٔ کلیدی این بود که برای انجام چنین تغییری باید عمدتاً به چه نیرو یا نیروهایی اتکاء کنند تا بتوانند یک فرایند تحت کنترل و نسبتاً بی خطر و دردسر را برای کنار زدن ساختار رسمی «جداسازی نژادی» با حفظ شرایط بهره‌کشی و کسب سودهای عظیم برای سرمایه‌های جهانی منجمله برای خود طبقهٔ سرمایه‌دار حاکم در آفریقای جنوبی هدایت کنند.

در جنبش ضد آپارتاید گرایش‌های مختلفی وجود داشت. تجدید نظر طلبان و اصلاح‌طلبان طرفدار شوروی که به کمک‌های سیاسی و مادی و نظامی بلوک شرق و متحدان «جهان سومی» اش نظیر رژیم قذافی در لیبی اتکاء داشتند از تشکیلات و پایگاه توده‌ای برخوردار بودند. جریانات قبیله‌ای مترجع سنتی هم بودند که هر از گاهی در برابر گرفتن برخی امتیازات از رژیم آپارتاید به بازوی سرکوب جنبش از درون تبدیل می‌شدند و علیه «کنگرهٔ ملی آفریقا» جنگ راه می‌انداختند. اما در آستانهٔ دههٔ ۱۹۷۰ تحت تاثیر تحولات و افکار انقلابی در سطح بین‌المللی یک گرایش رادیکال - هر چند کوچک - تحت نام «جنبش آگاهی سیاهان» نطفه بست. این جریان راهی جدا از کنگره ملی را دنبال می‌کرد و علیرغم تلاش برای سازماندهی مبارزات توده‌ای و اعتراضات علنی، اعتقادی به موثر بودن راه مسالمت آمیز نداشت. چهرهٔ اصلی این تشکیلات رادیکال «استیو بیکو» نام داشت که به ویژه بعد از سازماندهی شورش خونین و مشهور «سووتو» به سرعت می‌رفت تا به یک

رهبر پر طرفدار در بین توده‌ها تبدیل شود. درست به همین علت، دستگاه پلیسی امنیتی آپارتاید «بیکو» را به عنوان یک خطر جدی که توانایی انتشار سیاست رادیکال در جنبش سیاهان را دارد تشخیص داد؛ دستگیرش کرد و چون موفق به تسلیم واداشتنش نشد او را زیر شکنجه کشت. در فضای نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰ طبیعی بود که امپریالیست‌های غربی و متحدان آن‌ها در ساختار قدرت آپارتاید به سراغ آن نیرویی بروند که هم از بیشترین پایگاه توده‌ای و نفوذ سیاسی در جنبش سیاهان برخوردار باشد؛ و هم گرایش و ظرفیت سازش و مصالحه در نظرگاه و خط و برنامهٔ سیاسی‌اش وجود داشته باشد. تحلیل‌گران امنیتی رژیم آپارتاید به خوبی از گرایشات و مبارزات جناحی «کنگرهٔ ملی آفریقا» با خبر بودند. گفت و گوهای گاه به گاه با رهبران زندانی کنگره نیز سمت گیری و تمایلات تک تک آنان را برای حاکمان مشخص کرده بود. دولت‌های غربی مدت‌ها بود که با دفاتر نمایندگی کنگره در کشورهای خود ارتباط و نشست و برخاست داشتند و می‌دانستند با چه نیرویی، چه مطالباتی و چه اهدافی طرف‌اند. در چنین فرایند نسبتاً طولانی و فکر شده‌ای بود که یک بار دیگر آپارتاید روی نلسون ماندلا انگشت گذاشت: این بار نه به عنوان یک «عنصر تروریست و خرابکار» بلکه به مثابه «طرف مذاکره و مصالحه».

در اینجا نلسون ماندلا آگاهانه نقش تاریخی خود را دریافت. او نه صرفاً در مقام «یک مهرهٔ اجرایی» سرمایه‌داری جهانی بلکه به عنوان یک رهبر که توانایی متحد کردن و قانع کردن توده‌های ستم‌دیدهٔ عاصی در فرایند سازش و آشتی با ستمگران را دارد و دیدگاه و اهداف

صاحبان قدرت، ماندلا را به خاطر نقشی که در مخالفت با نظام آپارتاید بازی کرد ستایش نمی‌کنند. بلکه سازش با نظم کهن را می‌ستایند و می‌کوشند از این کار یک الگو بسازند.

کشتار کارگران معدن - ۲۰۱۳



سیاسی‌اش نیز در همین راستا است قدم پیش گذاشت. زمانی که نمایندگان رژیم آپارتاید در زندان با وی سرگرم بحث و جدل بر سر مفاد طرح آشتی - و در گام اول، آزادی ماندلا و دیگر زندانیان جنبش ضد تبعیض نژادی - بودند، از او خواستند که به تقبیح علنی مبارزهٔ مسلحانه بپردازد. ماندلا اما حاضر به این کار نشد و گفت این می‌ماند برای بعد. او به خوبی می‌دانست که برای قانع کردن توده‌های محروم و زخم خورده نمی‌توان از اینجا حرکت کرد و قهر عادلانه‌شان در مقابل رژیم ستمگر و تا به دندان مسلح را زیر سوال برد. در عین حال، او می‌دانست که موفقیت طرح سازش و آشتی در گرو آن است که بالاخره در گام‌های بعدی بتوان آن خشم و قهر عادلانه را مهار کرد و فرو نماند. بعد از آزادی، ماندلا گام به گام و به سرعت موضوعاتی مثل «جامعهٔ رنگین کماتی»، «محاکمه اما بخشش جنایتکاران»، «ساختن آفریقای متحد و نوین»، «ضرورت عدم تعرض به مالکیت و مایملک سفیدپوستان» و... را جلو گذاشت و با استفاده از سابقهٔ مقاومت و مبارزات طولانی و نفوذ سیاسی و کاریزمای شخصی افکار عمومی را به این سمت هدایت کرد. رژیم آپارتاید لغو شد. سیاهان آفریقای جنوبی به مثابه شهروند برای نخستین بار به حقوق سیاسی و مدنی دست پیدا کردند. ترکیب دستگاه دولتی به طور رادیکال عوض شد. در انتخابات سراسری، «کنگرهٔ ملی آفریقا» اکثریت قاطع را در پارلمان و کابینه به دست آورد. نلسون ماندلا به عنوان اولین رئیس‌جمهور سیاهپوست انتخاب شد. و از همه مهم تر، چرخ‌های نظام سرمایه‌داری

دنباله در صفحهٔ ۶

«آتش» شما را به همکاری دعوت می‌کند: با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی.

به پخش «آتش» به وسیع ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com

weblog: n-atah.blogspot.com